

Journal of Fiqh and Usul

Vol. 53, No. 3, Issue 126

Autumn 2021

DOI: <https://doi.org/10.22067/jfu.v53i4.45786>



انفجور

سال پنجاه و سوم، شماره ۳، شماره پیاپی ۱۲۶

پاییز ۱۴۰۰، ص ۱۲۷-۱۰۷

## واکاوی قطع و حجیت آن در آیات و روایات\*

دکتر امیر محمودی

دانش آموخته دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه قم

Email: hmahmudi826@gmail.com

دکترحسین صابری<sup>۱</sup>

استاد دانشگاه فردوسی مشهد

Email: saberi@um.ac.ir

عبدالکریم عبدالهی نژاد

استاد دانشگاه فردوسی مشهد

Email: abdolahi-k@um.ac.ir

### چکیده

حجیت قطع از مباحثی است که به نظر می‌رسد جوانب گوناگون آن به قدر کافی در قرآن کریم و سخنان اهل بیت جستجو نشده است. تعریف قطع روشن به نظر می‌رسد و منجزیت و معذرت مطلق آن در میان صاحب نظران، با وجود اختلافاتی در رویکردها، کم‌تر معارضی دارد؛ اما در این مقاله طرح پرسش‌هایی درباره قطع که قرآن از آن سخن گفته، نشان می‌دهد تطبیق این مقوله بر علم و یقین مطرح شده در آیات و روایات ممکن نیست و راهی برای اثبات حجیت مطلق آن در منابع نقلی وجود ندارد؛ بلکه مجموعه‌ای از آیات و روایات میزان نبودن باورهای آدمی و حجیت نداشتن پاره‌ای از آن‌ها را حکایت می‌کند.

**کلیدواژه‌ها:** قطع، علم، یقین، منجزیت، معذرت.

\*. مقاله پژوهشی، تاریخ وصول: ۱۳۹۴/۰۱/۲۳، تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۶/۰۲/۲۰.

۱. نویسنده مسئول

## Reinvestigating Certitude and its Authority in Quranic Verses and Narrations

**Amir Mahmoudi**, Ph.D. Ph.D. Graduate of Quran and Hadith Sciences, University of Qom

**Hossein Saberi**, Ph.D. Professor, Ferdowsi University of Mashhad (corresponding author)

**Abd Al-Karim Abdollahi Nejad**, Professor, Ferdowsi University of Mashhad

### Abstract

The authority of certitude is among the topics whose various aspects do not seem to have been sufficiently investigated in the Holy Quran and the words of Ahl Al-Bait (peace be upon them). The definition of certitude appears to be clear and despite different approaches, there are few opponents to its absolute unconditionally and excusing feature; however, questions raised in this paper about the certitude of which Quran has spoken, indicates that it is impossible to apply the above said to knowledge and certitude mentioned in Quran and narrations and there is no way to prove its absolute authority in the narrated sources; rather, a set of verses and narrations indicate that the human beliefs are not the measure and a number of them have no authority.

**Keywords:** Certitude, knowledge, certainty, absoluteness, to be excusing.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## مقدمه

موضوع قطع و حجیت آن از مباحثی است که به نظر می‌رسد جوانب گوناگون آن به قدر کافی در آیات قرآن و سخنان اهل بیت جستجو نشده است؛ از جمله تحقیق ماهیت قطع مصطلح در منابع اصولی و دریافت معادل لغوی آن در آیات و روایات تا واکاوی منجزیت و معذرت آن در کلام وحی. تعریف قطع روشن به نظر می‌رسد و منجزیت و معذرت مطلق آن نیز با وجود رویکردهای مختلف صاحب نظران کمتر معارضی دارد، اما تطبیق آن بر آیات و روایات، دریافت معادل لغوی آن در لسان وحی و به دنبال آن اثبات حجیت مطلق قطع از منابع نقلی در نهایت ابهام است. نگارنده به دنبال نقد گزاره‌های شایع اصولیان درباره قطع در روشنائی منابع نقلی است که پس از اشاره به تعاریف و نقل اقوال اصولیان در مسئله، در دو بخش ارائه می‌شود:

۱. جستجوی معادل لغوی قطع مورد سخن در آیات و روایات و بیان قابل تطبیق نبودن آن بر علم و یقین مطرح شده در لسان قرآنی و روایی؛
۲. نقد منجزیت و معذرت مطلق قطع در روشنائی کلام وحی و بیان آیات و روایاتی که از میزان نبودن باورهای آدمی حکایت دارد.

## ۱. مروری بر تعاریف

واژه قطع در منابع اصولی در مقابل شک و ظن قرار گرفته (نک: انصاری، ۲/۱) و در تعریف آن گفته شده است: «آشکاربودن قضیه‌ای آن گونه که هیچ تردیدی در آن نباشد» (صدر، درس فی علم الاصول، ۱/۱۷۰). در برخی منابع به جزم، علم و یقین معنا و مراد از آن همان معنای متفاهم عرفی معرفی شده است (نک: سنقر، ۲/۳۸۷؛ اشکنانی، ۱/۲۷۲).

استعمال لفظ علم و یقین برای قطع مطابق با واقع شهرت یافته است، ولی قرارگرفتن واژه قطع در کنار علم و یقین و اراده معنای یکسان از آن‌ها در بسیاری از منابع نشانگر آن است که اختلاف معنای موجود تنها به مطابقت با واقع باز می‌گردد، نه به ماهیت حالت درونی شخص قاطع که عبارت از جزم محض او است. چنان که مرحوم مظفر در توضیح قطع می‌نویسد: «مراد از قطع، جزمی است که احتمال خلاف در آن وجود ندارد و در آن مطابقت با واقع معتبر نیست، هرچند در دید قاطع مطابق با واقع است. پس قطعی که حجت است و متابعت از آن واجب، اعم از یقین و جهل مرکب است» (۳/۲۳).

## ۲. حجیت قطع در دیدگاه اصولیان

واژه حجیت در معانی مختلفی به کار گرفته شده است و حجیت قطع نیز با توجه به معنای مراد از

حجت، تعریف می‌شود (نک: صدر، بحوث فی علم الاصول، ۴۳/۸؛ سنقر، ۱۳/۲ و ۱۴). در این رساله حجیت قطع به معنای منجزیت و معذرت آن عمدتاً محل بحث و گفت‌وگو است.

با وجود رویکردهای مختلف در بین صاحب‌نظران می‌توان گفت: حجیت مطلق قطع اجمالاً مورد اتفاق است. مرحوم خوئی در مصباح الاصول اقوال موجود را این‌گونه بر می‌شمارد: «اول. حجیت قطع به بنای عقلا جهت ابقای نوع و حفظ نظام ثابت است؛ دوم. قطع حجت است به الزام و حکم عقل؛ سوم. حجیت قطع از لوازم ذاتی آن است» (۱۴/۱). ایشان ضمن اشاره به قول صاحب کفایه مبنی بر لزوم ذاتی بودن حجیت برای قطع، دو قول اول را نقد و همسو با صاحب کفایه، قول سوم را اختیار می‌کند (همان، ۱۵/۱ و ۱۶). این عبارات بخشی از توضیحات ایشان در ادامه مطلب است: «با وجود لزوم عقلی حجیت برای قطع، منع از عمل به آن ممکن نیست. افزون بر آنکه از منع عمل به قطع، اجتماع ضدین در اعتقاد و در صورت اصابت با واقع به‌طور مطلق لازم می‌آید؛ توضیح آنکه با وجود قطع به وجوب امری، اگر از عمل به قطع منع کرده و ترک آن را رخصت دهد، در صورت مطابقت قطع با واقع، اجتماع وجوب و اباحه در اعتقاد و در واقع لازم می‌آید و مخالفت قطع با واقع نیز اجتماع آن دو (ضد) را در اعتقاد در پی دارد...» (همان، ۱۶/۱).

شهید صدر نیز ضمن انحصار اقوال دیگران در این سه و پس از نقد قول اول و دوم، با اضافه کردن قید قطع به اوامر آنکه حق طاعت دارد و بیانی که نتیجه آن شبیه به قول سوم است، حجیت را از قطع انفکاک‌ناپذیر می‌داند (صدر، مباحث الاصول، ۲۱۹/۱ تا ۲۳۰). در مباحث الاصول آمده است: «حجیت قطع به معنای منجزیت و معذرت عبارت است از: نتیجه قیاسی که کبرای آن با فرض مولویت مولا و صغرای آن با نفس قطع به حکم مولا محقق می‌شود و تمام بودن صغرا و کبرا برای ثبوت نتیجه کافی است. پس اگر عبد به حکم مولای خود قطع پیدا کند و باین وجود او را اطاعت نکند، عذری نخواهد داشت، مگر ۱. مولویت مولا در امری که عبد بدان قطع کرده، منع شود، درحالی که مولویت مولا مفروض غنه فرض شده است؛ ۲. وصول امر به عبد انکار شود، درحالی که با وجود قطعی که در حجیت آن به معنای منطقی اشکالی نیست، وصول امر به عبد نیز مفروض است و این نتیجه (یعنی حجیت) ممکن است به اعتبار وقوع قطع در صغرای آن قیاس، به قطع نسبت داده شود نه به این معنا که از ذاتیات قطع شمرده شود، بلکه فقط از ذاتیات مولویت مولا است. به تعبیر دیگر، این حجیت از ذاتیات قطع به حکم مولا و با فرض حفظ مولویت مولا در آنچه عبد بدان قطع یافته است، می‌باشد. به عبارت دیگر این حجیت ذاتی برای مجموع صغرا و کبرا است» (۲۲۲/۱).

شیخ محمد صنقور از اصولیان معاصر نیز در کتاب المعجم الاصولی خود که موضوع آن اصطلاحات علم اصول است ضمن انحصار اقوال در همین سه مورد، قول به لزوم ذاتی حجیت برای قطع را مذهب مشهور اصولیان دانسته است (۱۶/۲ و ۱۷) و در توضیح آن می‌نویسد: «برای روشن شدن مراد این رویکرد لازم است معنای لازم ذاتی بیان شود و آن عبارت است از: محمولی خارج از ذات و (درعین حال) لازم برای آن؛ مانند زوجیت برای عدد چهار که عین آن محسوب نمی‌شود، کما اینکه جزء مقوم برای ذات عدد چهار نیست، لیکن لازم آن محسوب می‌شود، آن‌سان که تخلف از آن محال است» (۱۷/۲). وی در ادامه، بیان شهید صدر را به‌عنوان رویکرد چهارم ذکر می‌کند که نتیجه آن در انفکاک‌ناپذیری حجیت از قطع متعلق به اوامر مولا همسو با مذهب مشهور است (۱۷/۲ تا ۱۹). تفاوت قول به الزام و حکم عقل به حجیت قطع با مذهب مشهور نیز تنها در حاکمیت عقل است. این قول تنها به ظاهر کلام برخی نسبت داده شده است و در نقد آن گفته می‌شود که شأن عقل تنها ادراک است نه حکم و الزام (همان؛ اصفهانی، ۱۳/۳؛ صدر، مباحث الاصول، ۲۱۹/۱ و ۲۲۰).

حاصل آنکه منابع معتبر از اتفاق بالجملة اصولیان بر میزان بودن قطع آدمی و ثبوت حجیت برای آن حکایت دارند. ضمن آنکه بیان منجزیت و معذرت در منابع مذکور بیانگر آن است که امکان خطا رفتن قطع مورد سخن، مفرغ‌عنه در نظر گرفته شده است. در ادامه وجود چنین قطعی در لسان آیات و روایات و حجیت آن بررسی خواهد شد.

### ۳. تحقیق معادل لغوی قطع مورد سخن در آیات و روایات

نخستین قدم برای دریافت حجیت قطع از کلام وحی آن است که معنای مورد سخن، در منابع نقلی واکاوی و معادل لغوی آن در لسان آیات و روایات یافت شود. از این‌رو مطابقت قطع اصولی را بر مواد قطع، علم و یقین موجود در لسان آیات و روایات بررسی می‌کنیم.

#### ۳-۱. ماده قطع

جستجوی ماده قطع و مشتقات آن در نرم‌افزارهای قرآنی و روایی نشان از آن دارد که این واژه در آیات قرآن و سخنان اولیای خدا در معانی‌ای غیر از جزم، اطمینان و آرامش درونی عاری از شک و تردید به کار رفته است. جداکردن، بریدن و فیصله‌دادن جمله‌گی معانی ماده قطع در کلام وحی است (راغب اصفهانی، ۶۷۷ و ۶۷۸؛ طریحی، ۳۷۹/۴ تا ۳۸۴). توصیف واژگانی همچون برهان، حکم و دلیل به قاطعیت نیز در راستای معنای لغوی ماده قطع است و این نوع استعمالات بر قطع محل سخن که نظری به وجود دلیل یا نبودن آن ندارد، تطبیق‌شدنی نخواهد بود. برهان، حکم و دلیلی قاطع خوانده می‌شود که به حق اصابت کند

و این امر نیز با قطع اصولی که از امکان خطارفتن و معذرت آن سخن به میان می‌آید، ناسازگار است. کلام امیرالمؤمنین (ع) در رد اهل اجتهاد گویای آن است که قاطعیت حکم با ناپایداری و خطارفتن آن در تناقض است:

«أَمَّا الرَّدُّ عَلَى مَنْ قَالَ بِالاجْتِهَادِ فَإِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ كُلَّ مُجْتَهِدٍ مُصِيبٌ عَلَى أَنَّهُمْ لَا يَقُولُونَ إِنَّهُمْ مَعَ اجْتِهَادِهِمْ أَصَابُوا مَعْنَى حَقِيقَةِ الْحَقِّ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِأَنَّهُمْ فِي حَالِ اجْتِهَادِهِمْ يَنْتَقِلُونَ عَنِ اجْتِهَادِ إِلَى اجْتِهَادٍ وَاحْتِجَاجُهُمْ أَنَّ الْحُكْمَ بِهِ قَاطِعٌ قَوْلٌ بَاطِلٌ مُنْقَطِعٌ مُنْتَقِضٌ فَأَيُّ دَلِيلٍ أَذَلُّ مِنْ هَذَا عَلَى ضَعْفِ اعْتِقَادِ مَنْ قَالَ بِالاجْتِهَادِ وَالرَّأْيِ إِذْ كَانَ أَمْرُهُمْ يَتَوَلَّى إِلَى مَا وَصَفْنَاهُ» (حر عاملی، ۵۶/۲۷ و ۵۷)؛ (امارد قاتلان به اجتهاد آن است که گمان می‌کنند تمام مجتهدان مصیب‌اند، باینکه خود قائل به آن نمی‌باشند که با اجتهادشان به حقیقت حق در نزد خدا دست یافته‌اند، چه آنکه در اجتهاد خود از اجتهادی به اجتهاد دیگر منتقل می‌شوند و احتجاج آنان به قاطعیت حکم اجتهادی سخنی باطل و ناتمام و ازهم‌گسیخته است، پس چه دلیلی روشن‌تر از این بر سستی اعتقاد قاتلان به رأی و اجتهاد که کارشان به آنچه وصف نمودیم، افتد). می‌توان گفت سخن امیر مؤمنان (ع) در وصف نااهل مفتیان تنها یافته‌ای است که به نظر می‌رسد در آن از ماده قطع، حالتی درونی اراده شده است:

«فَإِنْ نَزَلَتْ بِهِ إِحْدَى الْمُبْهَمَاتِ هَيَّا لَهَا حَشْوًا رَثًّا مِنْ رَأْيِهِ ثُمَّ قَطَعَ بِهِ فَهُوَ مِنْ لَبْسِ الشُّبُهَاتِ فِي مِثْلِ نَسِجِ الْعَنْكَبُوتِ لَا يَدْرِي أَصَابَ أَمْ أَخْطَأَ فَإِنْ أَصَابَ خَافَ أَنْ يَكُونَ قَدْ أَخْطَأَ وَإِنْ أَخْطَأَ رَجَا أَنْ يَكُونَ قَدْ أَصَابَ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷).

برخی مترجمان لفظ «قطع به» را به جزم و یقین معنا کرده‌اند (شریف الرضی، ۷۳/۱)، ولی عبارات پیرو از جمله عطف به «فاء» که معنای نتیجه‌گیری در آن نهفته است و به دنبال آن عبارت «لَا يَدْرِي أَصَابَ أَمْ أَخْطَأَ» نشان از آن دارد که مراد از این واژه هرگز جزم عاری از شک و شبهه نیست. در ادامه شرح افزون تری بر این حدیث شریف ارائه خواهد شد.

به‌طور کلی موارد استعمال ماده قطع در منابع نقلی از قطع مورد سخن در علم اصول فاصله دارد و هرگز نمی‌تواند شاهدی بر حجیت و میزان بودن آن باشد.

### ۲-۳. علم و یقین

بی‌تردید در آیات و روایات، علم و یقین تمجید و مؤمنان به آن فراخوانده شده‌اند و ظن و گمان، مذمت و از عمل به آن نهی شده است. نکته‌شایان توجه این است که آیات و روایات، هرگز باور انسان‌ها را به‌طور مطلق علم معرفی نمی‌کند، بلکه به‌صراحت علم و یقین را از باورهای اشتباه ایشان نفی می‌کند و آن را ظن و گمان می‌خواند، هرچند ایشان خود مدعی علم باشند. گویا هرگز امکان یقین به حق بودن باطل یا باطل

بودن حق وجود ندارد. جنس علم و یقین به حق نور است و با جنس باورهای اشتباه و خطا که با پشت کردن به حجت‌های الهی به دست آمده و از جنس تاریکی و ظلمت است، تفاوت دارد. این در حالی است که مطرح شدن معذرت قطع از سوی اصولیان نشان از آن دارد که خطرافتن قطع مورد سخن در نزد ایشان مقبول و بی‌اشکال است.

آیات و روایات زیر بیانگر آن است که اهل باطل هرگز علم و یقین به حقانیت مسلک خود نداشته و حالت درونی ایشان چیزی جز ظن و گمان نیست.

### آیات:

«سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ» (انعام: ۱۴۸)؛ (کسانی که شرک آوردند به زودی خواهند گفت: «اگر خدا می‌خواست، نه ما و نه پدرانمان شرک نمی‌آوردیم و چیزی را [خودسرانه] تحریم نمی‌کردیم». کسانی هم که پیش از آنان بودند، همین‌گونه [پیامبران خود را] تکذیب کردند تا عقوبت ما را چشیدند. بگو: «آیا نزد شما دانشی هست که آن را برای ما آشکار کنید؟ شما جز از گمان پیروی نمی‌کنید و جز دروغ نمی‌گویید».)

«ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا» (کهف: ۵)؛ (نه آنان و نه پدرانشان به این [ادعا] دانشی ندارند. بزرگ سخنی است که از دهانشان برمی‌آید. [آنان] جز دروغ نمی‌گویند).

«وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَ مَا قَتَلُوهُ يَقِينًا» (نساء: ۱۵۷)؛ (و گفته ایشان که: «ما مسیح، عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشتیم» و حال آنکه آنان او را نکشتند و مصلوبش نکردند، لیکن امر بر آنان مشتبه شد و کسانی که درباره او اختلاف کردند، قطعاً در مورد آن دچار شک شده‌اند و هیچ علمی بدان ندارند، جز آنکه از گمان پیروی می‌کنند و یقیناً او را نکشتند).<sup>۱</sup>

«وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَ خَلَقَهُمْ وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَ بَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ» (الانعام: ۱۵۷)؛ (و برای خدا شریکانی از جن قرار دادند، با اینکه خدا آن‌ها را خلق کرده است و برای او، بی‌هیچ دانشی، پسران و دخترانی تراشیدند. او پاک و برتر است از آنچه وصف می‌کنند).

«وَ قَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا

۱. به نظر می‌رسد ترجمه دقیق‌تر این است که ایشان از روی یقین حضرت عیسی (ع) را کشتند، بلکه با ظن و گمان کسی را به جای ایشان به دار آویختند.

يَطْنُونَ» (الجاثية: ۲۴)؛ (و گفتند: «غیر از زندگانی دنیای ما [چیز دیگری] نیست؛ می‌میریم و زنده می‌شویم و ما را جز طبیعت هلاک نمی‌کند» و [لی] به این [مطلب] هیچ دانشی ندارند [و] جز [طریق] گمان نمی‌سپزند).

در آیات دیگری از قرآن کریم علاوه بر ظنی خواندن ادعای اهل باطل، علت این امر نبودن دلیل و حجتی از سوی خداوند متعال بیان می‌شود؛ یعنی خداوند متعال حجت و دلیلی در عالم قرار نداده تا ادعای باطل اهل باطل را ثابت کند، پس ایشان از چیزی جز ظن و گمان پیروی نمی‌کنند:

«إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى» (نجم: ۲۳)؛ ([این بتان] جز نام‌هایی بیش نیستند که شما و پدرانتان نام‌گذاری کرده‌اید [و] خدا بر [حقانیت] آن‌ها هیچ دلیلی نفرستاده است. [آنان] جز گمان و آنچه را که دلخواهشان است پیروی نمی‌کنند، با آنکه قطعاً از جانب پروردگارشان هدایت برایشان آمده است).

«قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَوْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (یونس: ۶۸)؛ (گفتند: «خدا فرزندی برای خود اختیار کرده است». منزه است او. او بی‌نیاز است. آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آن اوست. شما را بر این [ادعا] حجتی نیست. آیا چیزی را که نمی‌دانید، به‌دروغ بر خدا می‌بندید؟).

«وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ مَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ» (حج: ۷۱)؛

(و به جای خدا چیزی را می‌پرستند که بر [تأیید] آن حجتی نازل نکرده و بدان دانشی ندارند و برای ستمکاران یآوری نخواهد بود).

«قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانظُرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ» (اعراف: ۷۱)؛

(گفت: «راستی که عذاب و خشمی [سخت] از پروردگارتان بر شما مقرر گردیده است. آیا درباره نام‌هایی که خود و پدرانتان [برای بت‌ها] نام‌گذاری کرده‌اید و خدا بر [حقانیت] آن‌ها برهانی فرو نفرستاده با من مجادله می‌کنید؟ پس منتظر باشید که من [هم] با شما از منتظرانم»).

«مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (یوسف: ۴۰)؛



(شما به جای او جز نام‌هایی [چند] را نمی‌پرستید که شما و پدران‌تان آن‌ها را نام‌گذاری کرده‌اید و خدا دلیلی بر [حقانیت] آن‌ها نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست. دستور داده که جز او را نپرستید. این است دین درست، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند).<sup>۱</sup>

شایان ذکر است که حقیقت بیان‌شده در این آیات شریف هرگز در کفر و شرک ظاهری منحصر نمی‌شود، همان‌طور که قرآن کریم کسانی را که به برخی از انبیای الهی کافر شوند، کافران حقیقی نامیده است<sup>۲</sup> و صراحت خطبه شریف نبی اکرم (ص) در روز غدیر شرک در ولایت را همان شرک در نبوت و شرک در توحید معرفی می‌کند.<sup>۳</sup> از همین رو است که در روایات متعددی کفر و شرک موجود در این آیات به کفر و شرک در ولایت امیرالمؤمنین (ع) معنا می‌شود<sup>۴</sup> که البته پرداختن به این مطلب در رسالت این نوشتار نیست.<sup>۵</sup>

### روایات:

امام صادق (ع) در تفسیر آیه شریفه «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» (انفال: ۲۴)؛ (و بدانید که خدا میان آدمی و دلش حائل می‌گردد) فرمودند: «يَحُولُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَنْ يَعْلَمَ أَنَّ الْبَاطِلَ حَقٌّ» (برقی، ۲۳۷/۱؛ ابن‌بابویه، التوحید، ۳۵۸)؛ (میان او و اینکه علم به حق بودن باطل پیدا کند، حائل می‌گردد). یونس بن عبدالرحمن از امام صادق (ع) روایت می‌کند که فرمودند: «لَا يَسْتَيَقِنُ الْقَلْبُ أَنَّ الْحَقَّ بَاطِلٌ أَبَدًا، وَلَا يَسْتَيَقِنُ أَنَّ الْبَاطِلَ حَقٌّ أَبَدًا» (عیاشی، ۵۳/۲)؛ (قلب هیچ‌گاه به باطل بودن حق و هیچ‌گاه به حق بودن باطل یقین پیدا نمی‌کند).

در کتاب شریف کافی از امام صادق (ع) روایت شده که فرمودند: «إِنَّ الْقَلْبَ لَيَتَجَلَّجَلُ فِي الْجَوْفِ يَطْلُبُ الْحَقَّ فَإِذَا أَصَابَهُ أَطْمَأَنَّ وَ قَرَّ» (کلینی، ۴۲۱/۲)؛ (به راستی قلب در دل (آدمی) در شک و تردید است، درحالی که حق را می‌جوید، پس چون آن را بیابد آرامش گیرد و سکون یابد) و سپس این آیه را تلاوت فرمودند:

«فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَعُدُ

۱ با مراجعه به قرآن کریم آیات دیگری با این مضامین یافت می‌شود (نک: نجم: ۲۸؛ روم: ۲۹؛ زخرف: ۲۰) که به ذکر همین مقدار بسنده می‌کنیم.

۲ إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُقْرِفُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (نساء: ۱۵۰ و ۱۵۱).

۳ مَنْ أَطَاعَ عَلِيًّا فَقَدْ أَطَاعَنِي وَمَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ رَدَّ عَلَيَّ عَلِيًّا فِي قَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ فَقَدْ رَدَّ عَلَيَّ وَمَنْ رَدَّ عَلَيَّ فَقَدْ رَدَّ عَلَيَّ اللَّهُ فَوْقَ عَرْشِهِ أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ اخْتَارَ مِنْكُمْ عَلِيًّا فَقَدْ اخْتَارَ اللَّهُ أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ رَدَّ عَلَيَّ عَلِيًّا فَقَدْ رَدَّ عَلَيَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ رَبًّا (ابن‌بابویه، معانی الاخبار، ۳۷۳).

۴ نک: تفاسیر روایی از جمله البرهان فی تفسیر القرآن ذیل آیات شریفه.

۵ نگارنده در این باب، آیات و روایات بسیاری را جمع‌آوری کرده که شایسته است در رساله‌ای دیگر ارائه شود.

فِي السَّمَاءِ» (انعام: ۱۲۵)؛ (پس کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید، دلش را به پذیرش اسلام می‌گشاید و هر که را بخواهد گمراه کند، دلش را سخت تنگ می‌گرداند؛ چنان‌که گویی به زحمت در آسمان بالا می‌رود).<sup>۱</sup>

از امام رضا(ع) در تفسیر همین آیه روایت شده است که فرمودند:

«مَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ بِإِيمَانِهِ فِي الدُّنْيَا إِلَى جَنَّتِهِ وَ دَارِ كَرَامَتِهِ فِي الْآخِرَةِ يَسْرَحْ صَدْرَهُ لِلتَّسْلِيمِ لِلَّهِ وَ الثَّقَةِ بِهِ وَ السُّكُونِ إِلَى مَا وَعَدَهُ مِنْ ثَوَابِهِ حَتَّى يَطْمَئِنَّ إِلَيْهِ وَ مَنْ يُرِدُ أَنْ يُضِلَّهُ عَنْ جَنَّتِهِ وَ دَارِ كَرَامَتِهِ فِي الْآخِرَةِ لِكُفْرِهِ بِهِ وَ عِصْيَانِهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيْقًا حَرَجًا حَتَّى يَشُكَّ فِي كُفْرِهِ وَ يَضْطَرِبَ مِنْ اعْتِقَادِهِ قَلْبُهُ حَتَّى يَصِيرَ كَأَنَّهَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» (ابن بابویه، التوحید، ۲۴۳)؛

(هر کس که خداوند متعال اراده کند او را به خاطر ایمانش در دنیا به بهشت خود و خانه کرامت خود در آخرت رهنمون سازد، سینه او را برای تسلیم در برابر خداوند متعال و اعتماد به او و آرامش به ثوابی که به او وعده داده گشاده گرداند تا اینکه بدان آرامش گیرد و هر کس که خداوند اراده کند به خاطر کفر او به خداوند و (به خاطر) معصیت او در دنیا، او را از بهشت خود و خانه کرامت خود در آخرت محروم گرداند، سینه او را بسیار تنگ گرداند تا آنجا که در کفر خود شک کند و قلبش از اعتقادی که اختیار کرده لرزان شود تا آنجا که گویی به زحمت در آسمان بالا می‌رود. خداوند این‌گونه کسانی که ایمان نمی‌آورند را در خباثت و آلودگی قرار می‌دهد).

از امام باقر(ع) روایت شده است که فرمودند:

«إِنَّ الْقَلْبَ يَنْقَلِبُ مِنْ لَدُنْ مَوْضِعِهِ إِلَى حَنْجَرَتِهِ مَا لَمْ يُصِبِ الْحَقَّ فَإِذَا أَصَابَ الْحَقَّ قَرَّ» (برقی، ۲۰۲/۱)؛ (به راستی قلب تا آنگاه که به حق نرسیده است از جایگاه خود تا حنجره آدمی در رفت و آمد است و چون به حق می‌رسد، قرار می‌یابد).

لسان واحد تمامی آیات و روایات بیان شده آن است که علم و یقین هرگز به خطا نمی‌رود و باورهای باطل آدمی جز ظن و گمان نیست. ضمناً گزاره‌هایی همچون «قلب تا آنگاه که به حق نرسیده از جایگاه خود تا حنجره آدمی در رفت و آمد است»، «خدا سینه او را تنگ گرداند»، «قلب در دل آدمی در شک و تردید است»، در بیان حال اهل باطل و الفاضلی چون اطمینان، آرامش، قرار و سکون در وصف دست‌یافتگان به حق جملگی حکایت از آن دارد که تفاوت بین ظن و علم مورد سخن تنها در متعلق آن

۱. همین مضمون در تفسیر عیاشی نیز آمده است (۳۷۶/۱).

نیست،<sup>۱</sup> بلکه سخن از آرامش و اطمینانی درونی است که تنها در روشنائی نور حق حاصل می‌شود. حال اگر مراد از قطع مطرح شده در علم اصول همین قرار و آرامش قلبی است، اعم خواندن آن از یقین و جهل مرکب و سخن راندن در عدم اصابت با واقع و معذرت آن هیچ جایگاهی ندارد، زیرا به تصریح آیات قرآن کریم و روایات اولیای خدا این آرامش فقط با نور الهی و با رسیدن به حق حاصل می‌شود. اگر مراد از آن قطع، حالتی درونی است که چنین آرامش و اطمینانی را در پی ندارد، هرگز فی نفسه شایسته عنوان حجیت نیست تا چه رسد به اینکه از حجیت ذاتی آن سخن به میان آورده شود. تحلیل ماهیت چنین باورهایی و اثبات میزان نبودن آن‌ها در لسان آیات و روایات موضوع سخن در بخش دوم این نوشتار است.

#### ۴. نقد حجیت مطلق قطع در روشنائی کلام وحی

با آنکه منابع نقلی خطارفتن علم و یقین را ممتنع معرفی می‌کند، وجود باورهای متضاد در بین مردم انکارشدنی نیست و این در حالی است که هرکدام باور خود را قطعی نامیده و احتمال ذره‌ای خدشه را در آن منتفی می‌خوانند. جریان‌های فکری گوناگون در جهان بینی و انسان‌شناسی، اختلاف‌های بزرگ میان فلاسفه در اصالت ماهیت یا وجود، اقوال متشددت اصولیان در مسائلی چون «وجوب مقدمه واجب» و «دلالت وجوب بر نهی از ضد» و نمونه‌های فراوان دیگر جملگی وجود این حقیقت در مجامع علمی را حکایت می‌کند. روشن است اثبات حجیت یا عدم حجیت این قبیل باورها در کلام وحی با درک دقیق از ماهیت آن‌ها گره خورده است. از سوی دیگر تحلیل درست آن‌ها زمانی محقق است که با مصیبت بودن علم و یقین در تناقض نباشد.

در ادامه، نقد حجیت مطلق باورهای قطعی مورد سخن ضمن تحلیل آن‌ها و بیان مثال ناقض حجیت آن‌ها در روشنائی کلام وحی در دو بخش ارائه می‌شود:

۱- توصیف باب علم نبوی در حسن علم و قبح جهل، سخنی کلیدی برای ورود به تحلیل باورهای متضاد است:

«كَفَى بِالْعِلْمِ شَرَفًا أَنْ يَدَّعِيَهُ مَنْ لَا يُحْسِنُهُ وَيَفْرَحَ إِذَا نُسِبَ إِلَيْهِ وَ كَفَى بِالْجَهْلِ ذَمًّا أَنْ يَبْرَأَ مِنْهُ مَنْ هُوَ فِيهِ» (مجلسی، ۱/۱۸۵)؛ (در شرف علم همین بس که آنکه بدان آگاه نیست، مدعی آن است و چون بدو نسبت داده شود، شاد گردد و در فرومایگی جهل همین بس که آنکه خود در آن است، خویش را از آن بری می‌خواند).

۱ بیان مشهور آن است که اگر متعلق، باور قطعی حق باشد، آن را علم و یقین و اگر باطل باشد آن را جهل مرکب می‌خوانیم.

نخستین قدم برای درک درست ماهیت قطع مورد سخن، فارغ‌گشتن از دعاوی بنی آدم است. صرف‌نظر از دروغ‌گویی‌ها و گزافه‌گویی‌های اهل باطل که قرآن کریم در موارد متعدد از آن سخن می‌گوید (نک: انعام: ۲۸؛ توبه: ۱۰۷)، روشن است که هر کسی بر خود می‌پسندد اندک شک و تردیدی را از باورش نفی و آن را قطعی و عاری از شبهه قلمداد کند. ضعیف‌بودن احتمالات مخالف در نزد مدعی خود انگیزه‌ای است برای تعافل نسبت به آن احتمالات و انکار آن‌ها، به‌ویژه آنگاه که آدمی مدت‌ها با باورهای خود انس گرفته باشد و باوری بر پایه باوری بنا کرده باشد و بنایی عظیم برای حیات فکری خود ساخته باشد که در این صورت هرگز توان دست‌کشیدن از باورهای خود را نخواهد داشت؛ چه آنکه رنگ جهل‌گرفتن ارکان فکری او به تمام اجزای بنایی که ساخته، سرایت می‌کند. از این‌رو ترجیح می‌دهد احتمال نقص و خطا را از باور خود نفی و آن را عاری از شک و تردید معرفی کند، اما با این وجود بی‌تفاوتی‌ها و تغافل‌های او هرگز اطمینان و آرامش قلبی را به ارمغان نخواهد آورد. سخن صادق آل محمد (ع) در اقسام کفر در این باره بسیار حائز اهمیت است:

«فَأَمَّا كُفْرَ الْجُحُودِ فَهُوَ الْجُحُودُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ هُوَ قَوْلُ مَنْ يَقُولُ لَا رَبَّ وَ لَا جَنَّةَ وَ لَا نَارَ وَ هُوَ قَوْلُ صِنْفَيْنِ مِنَ الزَّانِقَةِ يُقَالُ لَهُمُ الدَّهْرِيَّةُ وَ هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ - وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ (جائیه: ۲۳) وَ هُوَ دِينٌ وَضَعُوهُ لِأَنْفُسِهِمْ بِالِاسْتِحْسَانِ عَلَى غَيْرِ تَبَيُّتٍ مِنْهُمْ وَ لَا تَحْقِيقٍ لِمَشْيِئِهِمْ يَقُولُونَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ - إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (همان) أَنْ ذَلِكَ كَمَا يَقُولُونَ وَ قَالَ - إِنْ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (بقره: ۶) يَعْنِي بِتَوْجِيهِ اللَّهِ تَعَالَى فَهَذَا أَحَدُ وُجُوهِ الْكُفْرِ وَ أَمَّا الْوَجْهُ الْآخَرُ مِنَ الْجُحُودِ عَلَى مَعْرِفَةِ وَ هُوَ أَنْ يَجْحَدَ الْجَاحِدُ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ حَقٌّ قَدْ اسْتَقَرَّ عِنْدَهُ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ - وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا (نمل: ۱۴) وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ - وَ كَانُوا مِنْ قَبْلِ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ» (بقره: ۸۹)؛ فهذا تفسیر وَجْهِ الْجُحُودِ (کلینی، ۳۸۹/۲ و ۳۹۰)؛

(اما کفر جحود همان انکار ربوبیت است و آن قول کسی است که گوید: «نه پروردگاری است، نه بهشتی و نه دوزخی» و آن قول دو دسته از زنادقه است که به آن‌ها دهری گویند و هم آن‌ها ایند که گویند «و هلاک نکند ما را جز دهر» و آن دینی است که با استحسان برای خود وضع کردند بدون آنکه در آن استوار باشند و بررسی و تحقیق و کاوش در چیزی از آنچه می‌گویند کرده باشند. خداوند عزوجل (در باره آنان) فرموده: «ایشان گمانی بیش ندارند (که امر آنچنان است که می‌گویند)» و فرموده: «همانا کسانی که کفر ورزیدند برای آن‌ها برابر است که بیمشان دهی یا بیمشان ندهی، ایمان نمی‌آورند» (یعنی به توحید خداوند متعال ایمان نمی‌آورند) که این یکی از وجوه کفر است.

اما وجه دیگر کفر جحود انکار با شناخت است و آن این است که منکر انکار کند درحالی که می‌داند (آنچه انکار می‌کند) حقی است که نزد او ثابت گشته و خداوند عزوجل فرموده: «و آن را از روی ستمگری و گردن‌کشی انکار کردند باینکه خود به (حق بودن) آن یقین کردند» و (باز) خداوند عزوجل فرموده است: «و پیش (از هجرت پیغمبر به مدینه) خواستار پیروزی بر کفار بودند و چون آنچه شناخته بودند نزد آن‌ها آمد بدان کفر ورزیدند که لعنت خدا بر کافران باد» این است تفسیر دو وجه (کفر) جحود و انکار.

عده‌ای از کافران مدعی آرامش و اطمینان درونی هستند، اما صراحت کلام امام (ع) در اقسام کفر جحود بیانگر آن است که حالت درونی آن‌ها از دو حال خارج نیست؛ نخست آنکه حق را می‌شناسند و باین حال انکارش می‌کنند؛ دوم آنکه حق را نمی‌شناسند و توان درک و پذیرش آن را نیز ندارند. نکته شایان توجه آن است که این ناتوانی هرگز حاصل تثبیت، اطمینان و آرامش آنان به حقانیت مرام و مسلک خود نیست، بلکه نتیجه دل‌خوش بودن به دینی ساختگی است که با ظن و استحسان برای خود بنا کرده و چنان بدان انس گرفته‌اند که حتی تصور باطل بودن آن برایشان خوشایند نیست تا چه رسد به آنکه حق را درک کنند و بپذیرند. سینه آنان تنگ است و قلبشان مضطرب و ناآرام. هرگاه به واسطه حجج الهی اندک توجهی به قلب مضطرب خود پیدا می‌کنند، از آن فرار کرده و خود را به تخیلات، توهمات، ظنون و استحسانات مشغول می‌سازند. شاید شرح کلام امیرالمؤمنین (ع) در وصف مفتی نااهل نیز همین باشد که چنان با یافته‌های خود مأنوس می‌شود که تحمل تصور حقانیت مذهبی و رای مذهب خود را ندارد،<sup>۱</sup> اما درعین حال آرامشی در درون خود ندارد و نمی‌داند خطا کرده یا به صواب رفته است. اصرار و پافشاری بر باورهای باطل و ناتوانی در درک دیگر مذاهب نه حاصل آرامش درونی و تثبیت و اطمینان، بلکه نتیجه تنیدن رأی و استحسان، انس گرفتن با ظن و گمان، سیاه‌شدن دل و گرفتاری در بند شیطان است.

اگر آدمی باور یا به عبارتی ادعای خود را نزد دیگران به زبان آورده باشد و در مجامع علمی به آن شناخته شده باشد، دست کشیدن از آن و درک احتمالات مخالف آن بسیار دشوار خواهد بود. در چنین حالتی تمام قوای درونی او بسیج می‌شود تا قول او را از نقص و خطا منزه کند و چه بسا همین یکی از مصادیق قراردادن قلب در ورای زبان باشد که در کلام اولیای خدا مذموم شمرده شده است.<sup>۲</sup>

حاصل آنکه قطع به باطل به معنای ضعف و درماندگی در درک و پذیرش حق که حاصل نقص و تغافل آدمی باشد، هرگز با اطمینان و آرامش قلبی که همان علم و یقین است، ملازمت ندارد. این دو مقابل یکدیگر است و با هم تناقض دارند و این خود نشانگر حجیت نداشتن قطع بیان شده است. ادعای آنکه

۱. در ادامه حدیث شریف این‌گونه آمده است: لَا يَحْسَبُ الْعَلَمُ فِي شَيْءٍ مِمَّا أَنْكَرَهُ وَلَا يَرَى أَنْ مِنْ وَرَاءَ مَا بَلَغَ مَذْهَباً لغيره (نهج البلاغه، خطبه ۱۷).

۲. لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ وَقَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ (نهج البلاغه، حکمت ۴۰).

حجیت یا به عبارتی منجزیت و معذرت در پی تغافل‌ها و کوتاهی‌های آدمی باشد و هرکجا ضعف و ناتوانی در درک حق رخ داد، حجیت بر آن بار شود، ادعایی واهی و بدون دلیل است.

۲- باوجود تحلیل ارائه‌شده از ماهیت قطع مورد سخن، گزاره‌های شایع مشهور اصولیان در حجیت مطلق قطع و عدم امکان سلب حجیت از آن، معذرنبودن چنین باورهایی را دور از ذهن می‌انگارد. چنان‌که هرکس با ادبیات حجیت ذاتی قطع مأنوس باشد، امکان عقاب آدمی بر عمل به آن باورها را بر نمی‌تابد. بیان نمونه ناقص این تفکر از کلام وحی، راه دیگری برای تقریب حجیت‌نداشتن قطع بماهو قطع است و آن عبارت است از باورهای تغییرنیافتنی که از نافرمانی اوامر خدا، هم‌نشینی با علمای گمراه‌کننده و کسب علم از دشمنان اولیای خدا حاصل شده است. البته تبیین حجیت‌نداشتن این باورها به بیان مقدماتی از فضای تشریح ارائه‌شده در آیات و روایات محتاج است:

۱. جایگاه عبودیت خداوند متعال در لسان تعالیم و حیانی، محوریت آن در تشریح الهی و تحقق آن در پیروی از اولیای الهی بر کسی پوشیده نیست. خداوند متعال آدمیان را برای بندگی آفرید<sup>۱</sup> و چون آن‌ها از رضایت و سخط پروردگار خود بی‌خبر بودند، در میانشان رسولانی برانگیخت و برای ایشان اوصیایی قرار داد تا پیوسته حجیت الهی در میان انسان‌ها بر پا باشد و آن‌ها را از رضایت و سخط خداوندگار عالم آگاه کند.<sup>۲</sup> تا آنجا که زمان بعثت حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (ص) فرا رسید؛ همان بزرگواری که او را بر محبت خود ادب و به خوبی والا آراسته کرده،<sup>۳</sup> امر هدایت و تربیت بندگان را به او سپرده و مؤمنان را به اطاعت از او امر فرمود<sup>۴</sup> و چون هنگامه اجابت دعوت الهی از سوی آن بزرگوار (ص) فرارسید فرمود:

«إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ وَ انظُرُوا كَيْفَ تَحْلِفُونِي فِيهِمَا أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ» (ابن بابویه، الامالی، ۵۲۳)؛  
(به‌راستی در میان شما دو ثقل را بر جا می‌گذارم؛ کتاب خدا و عزت‌تم که اهل بیت من‌اند و آن دو از هم جدا نشوند تا آنکه بر سر حوض بر من درآیند و بنگرید بعد از من چگونه با آن‌ها هستید. ای مردم به آن‌ها نیاموزید که آن‌ها از شما داناترند).

پس تعالیم قرآن و عترت مشحون شد از اینکه فهم آدمی بدون تعلیم و تربیت الهی در نهایت نقص و کوتاهی است و تنها راه نجات او، ورود به حرم امن الهی و گوش‌سپردن به سخنان و حیانی است. مؤمنان به

۱. وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (ذاریات: ۵۶).

۲. نک: اصول کافی، کتاب الحجة.

۳. وَ إِنَّا لَعَلَى خَلْقِكَ عَظِيمٌ (قلم: ۴).

۴. وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا (حشر: ۷) و (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى السُّلْطَانِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا) (نساء: ۵۹).

یادگیری علم و تربیت عقل و فهم خود در نزد حجج الهی امر شده و از انس گرفتن با دشمنان اولیای خدا و علم‌آموزی و تربیت در نزد آنان منع گشتند. از جمله خداوند متعال در آیه ۳۵ سوره مبارکه یونس فرمود:

«أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ».

(آیا کسی که به سوی حق رهبری می‌کند، سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی‌یابد، مگر آنکه هدایت شود؟ شما را چه شده، چگونه داوری می‌کنید؟).

و امام باقر(ع) در تفسیر این آیه شریفه فرمودند:

«فَأَمَّا مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ فَهُمْ مُحَمَّدٌ وَ آلُ مُحَمَّدٍ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَمَّا مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ فَهُوَ مَنْ خَالَفَ مِنْ قُرَيْشٍ وَ غَيْرِهِمْ أَهْلَ بَيْتِهِ مِنْ بَعْدِهِ» (قمی، ۳۱۲/۱)؛ (اما (مراد از) کسی که به سوی حق رهبری می‌کند محمد(ص) و آل محمد(ص) از بعد آن بزرگوار است و اما (مراد از) کسی که راه نمی‌یابد مگر آنکه هدایت شود، کسانی از قریش و دیگران هستند که پس از آن بزرگوار(ص) با اهل بیت او مخالفت می‌کنند).

پس به دلالت آیه شریفه و به تفسیر حضرت باقر(ع)، کسی که برای کسب علم در نزد مخالفان اهل بیت زانو زند و از ایشان علم جوید، ناحق را بر حق مقدم داشته و «کسی که راه نمی‌یابد مگر آنکه هدایت شود» را بر «کسی که به سوی حق رهبری می‌کند» ترجیح داده است.

در دیگر روایات، این حقیقت باری با غنی خواندن شاگردان آن بزرگواران از غیر ایشان بیان می‌شود: همان امام بزرگوار(ع) به سلمه بن کهیل و حکم بن عتیبه فرمودند: «شَرِّقًا وَ غَرِّبًا فَلَا تَجِدَانِ عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ» (کلینی، ۳۹۹/۱)؛ (به شرق و غرب عالم بروید (به هرکجا می‌خواهید بروید، اما) بدانید که علم درست نخواهید یافت مگر آنچه از نزد ما اهل بیت بیرون رود).

و درباره «حسن بصری» فرمودند: «فَلْيُذْهَبِ الْحَسَنُ يَمِينًا وَ شِمَالًا فَوَاللَّهِ مَا يُوجَدُ الْعِلْمُ إِلَّا هَاهُنَا» (کلینی، ۵۱/۱)؛ (حسن به هرکجا که می‌خواهد برود، قسم به خدا علم جز اینجا درجایی یافت نمی‌شود).

و باری با تحذیر از رجوع به غیر و گوشزد کردن خباثت و ضلالت مدعیان ناخلف و خطر هم‌نشینی با ایشان بیان می‌شود. سفارش رسول خدا(ص) به ابن مسعود در این باره بسیار زیبا و رسا است که در وصف مدعیان دروغین علم و پرهیز از هم‌نشینی با آنان فرمودند:

«أَلَا إِنَّهُمْ أَشْرَارٌ خَلَقَ اللَّهُ وَ كَذَلِكَ أَتْبَاعُهُمْ وَ مَنْ يَأْتِيَهُمْ وَ يَأْخُذُ مِنْهُمْ وَ يُحِبُّهُمْ وَ يُجَالِسُهُمْ وَ يُسَاورُهُمْ أَشْرَارٌ خَلَقَ اللَّهُ يُدْخِلُهُمْ نَارَ جَهَنَّمَ...».

«یا ابن مسعود! لا تُجَالِسُوهُمْ فِي الْمَلَا وَ لَا تُبَايِعُوهُمْ فِي الْأَسْوَاقِ وَ لَا تَهْدُوهُمْ إِلَى الطَّرِيقِ وَ لَا تَسْفُوهُمْ الْمَاءَ...».

يَا ابْنَ مَسْعُودٍ فَلْيَكُنْ جُلَسَاؤَكَ الْأَبْرَارَ وَ إِخْوَانِكَ الْأَتْقِيَاءَ وَ الزُّهَادَ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ فِي كِتَابِهِ (الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ) (زخرف: ۶۷) يَا ابْنَ مَسْعُودٍ اَعْلَمْ أَنَّهُمْ يَرَوْنَ الْمَعْرُوفَ مُنْكَرًا وَ الْمُنْكَرَ مَعْرُوفًا فَفِي ذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يَكُونُ فِيهِمْ الشَّاهِدُ بِالْحَقِّ وَ لَا الْقَوَامُونَ بِالْقِسْطِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى (كُونُوا قَوَامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَ الْأَقْرَبِينَ) (نساء: ۱۳۴) (طبرسی، ۴۵۰ و ۴۵۱):

(آگاه باش که آنان به راستی بدترین خلق خداوند و همچنین پیروان ایشان و آن کس که نزد ایشان رود، از ایشان (علمی) گیرد، دوستشان دارد، با آنان هم نشینی ورزد و از ایشان مشورت گیرد. بدترین خلق خداوند که خداوند به آتش جهنم داخلشان کند...

پسر مسعود! در آشکارا (نیز) با ایشان هم نشینی نکنید و در بازارها با ایشان معامله نکنید و راه نشانشان مدهید و آب به آن‌ها میاشامید...

پسر مسعود! باید هم نشینان تو نیکان باشند و برادران تو پرهیزگاران و زاهدان که خداوند متعال در کتاب خود فرموده: «در این روز دوستان با یکدیگر دشمن اند مگر پرهیزگاران». پسر مسعود! بدان که آن‌ها (مدعیان دروغین علم) معروف را منکر و منکر را معروف می دانند و این گونه خداوند بر قلب هایشان مهر زند. پس در میان آن‌ها نه گواهی دهنده به حقی باشد و نه برپادارنده عدالتی. خداوند متعال فرموده: «برپادارنده عدل باشید و گواهی دهنده برای خدا، گرچه به ضرر خود یا والدین و نزدیکان (شما) باشد».

در این فرمایش، رسول خدا (ص) مؤمنان را از وجود عالمانی دروغین که خداوند بر دل هایشان مهر زده، منکر را معروف و معروف را منکر می بیند، آگاه فرموده است و از اندک هم نشینی و مصاحبت با آنان بر حذر می دارد، چه آنکه انس با چنین کسانی بی شک انسان را در گروه آنان داخل می کند و به انحراف باورهای او می انجامد. مراجعه به ابواب نهی از مصاحبت با جاهلان و ناهلان در کتب روایی، اهمیت این مطلب را کاملاً روشن می سازد. راه فرار از این انحراف و گمراهی فقط زانوزدن در نزد قرآن و عترت و هم نشینی با عالمان به علوم ایشان است. باری دیگر، این حقیقت را در کلام امیر کلام در بیان جایگاه حاکمیت این گونه می خوانیم:

«إِنَّهَا النَّاسُ! اسْتَضْبَحُوا مِنْ شُعْلَةٍ مِصْبَاحٍ وَاضِحٍ وَ امْتَاخُوا مِنْ عَيْنِ صَافِيَةٍ قَدْ رُوِّقَتْ مِنَ الْكَدْرِ وَ امْتَاوُوا مِنْ طُورِ الْيَاقُوتِ الْأَحْمَرِ، فَلَعَمْرِي مَا فُوضَ إِلَيْكُمْ وَ اَعْلَمُوا أَنَّ الَّذِي هُوَ اَعْلَمُ بِكُمْ لَوْ وَقَفْتُمْ بِنَابِهِ وَ قَلَّدْتُمُوهُ الْأَمْرَ هَدَاكُمْ، فَلَيْسَ الْمَعْرُوفُ كُلُّ مَا عَرَفْتُمُوهُ وَ لَيْسَ الْمُنْكَرُ كُلُّ مَا أَنْكَرْتُمُوهُ، فَلَرَبَّمَا سَمَيْتُمُ الْمَعْرُوفَ مُنْكَرًا وَ سَمَيْتُمُ الْمُنْكَرَ مَعْرُوفًا وَ احْتَجَجْتُمْ إِلَى رَأْيِ الْبَائِسِ الْفَقِيرِ الَّذِي يُحَدِّثُ الرَّأْيَ بَعْدَ الرَّأْيِ، يُرِيدُ أَنْ يُلْصِقَ مَا



لَا يَلْتَصِقُ، يَنْقُضُ رَأْيَهُ مَا قَدْ أَبْرَمَهُ آلُ الرَّسُولِ (ص) وَ يَهْدِمُ مَا قَدْ شَيْدُوهُ لَكُمْ وَ لَوْ سَلَّمْتُمْ الْأَمْرَ لِأَهْلِهِ سَلِمْتُمْ وَ لَوْ أَبْصَرْتُمْ بَابَ الْهُدَى رَشَدْتُمْ» (طبری، ۴۰۳ و ۴۰۴):<sup>۱</sup>

(ای مردم! روشنی از زبانه چراغی واضح و آشکار طلبد و آب از چشمه‌ای زلال و پالوده از تیرگی برکشید و توشه از طور یاقوت سرخ برگیرید که سوگند به جانم به شما واگذار نگردیده است و بدانید آنکه به شما آگاه‌ترین است، اگر بر درگاهش بایستید و امر را به او بسپارید، هدایتتان خواهد کرد که نه معروف تمام آنچه معروفش پندارید باشد و نه منکر تمام آنچه منکرش بدانید و چه بسا معروف را منکر بنامید و منکر را معروف. خود را محتاج رأی بینوای ناداری گردانیدید که پی‌درپی رأی خود تازه گرداند و خواهد آنچه را که نمی‌چسبد بچسباند. رأی او ریسمانی را که آل رسول (ص) محکمش نموده‌اند، بگسلد و بنایی را که ایشان برایتان استوار نموده‌اند، ویران سازد و اگر امر را به اهلش بسپارید، سلامت مانید و اگر دروازه هدایت را ببینید، راه یابید).

ب. مثال نقض روشن برای حجیت‌نداشتن باورهای تغییرنیافتنی، باورهای کسی است که پس از تأکیدهای فراوان تعالیم آسمانی در استغنا به اهل بیت عصمت و طهارت و مذمت‌های بی‌شمار در هم‌نشینی با اهل باطل، حجت خدا را شناخته است، لکن به امر او پشت کند و از روی ارتیاب، غرور، اعتماد به فهم خود، شهوت به رأی خود، محبت به دوستان ناخلف خود یا از روی هر امر باطل و خطای دیگری با دشمنان و مخالفان امیرالمؤمنین (ع) مصاحبت و به آموزه‌های باطل آنان مراجعه کند و در مجلس درس آنان حضور یابد و از این گناه و نافرمانی نقطه سیاهی در قلب او پدید آید و روزبه‌روز با علوم باطل و اشتباه و با قیاس‌ها و استحسان‌های مخالفان اهل بیت انس و الفت بیشتری گیرد و مصداق کلام امام باقر (ع) شود که فرمودند:

«مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَ فِي قَلْبِهِ نُكْثَةٌ بِيَضَاءٍ فَإِذَا أَدْنَبَ ذَنْبًا خَرَجَ فِي النُّكْثَةِ نُكْثَةٌ سَوْدَاءٌ فَإِنْ تَابَ ذَهَبَ ذَلِكَ السَّوَادُ وَإِنْ تَمَادَى فِي الذُّنُوبِ زَادَ ذَلِكَ السَّوَادَ حَتَّى يُغَطِّيَ الْبِيَاضَ فَإِذَا غَطَّى الْبِيَاضَ لَمْ يَرْجِعْ صَاحِبُهُ إِلَى خَيْرٍ أَبَدًا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ (كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ)» (مطففین: ۱۴) (کلینی، ۲/۲۷۳):

(هر بنده‌ای در دلش نقطه سفیدی است که چون گناهی کند، نقطه سیاهی در آن سفیدی پیدا شود، پس چون توبه کند آن سیاهی برود و اگر در گناهان اصرار ورزد، آن سیاهی افزون گردد تا سفیدی را بپوشاند که چون سفیدی را پوشاند، صاحب آن قلب هرگز به خیر باز نگردد و این همان گفتار خداوند عزوجل است که فرمود: «نه چنین است، بلکه آنچه مرتکب می‌شدند زنگار بر دل‌هایشان بسته است»).

۱. همین مضمون در خطبه ۱۰۵ نهج‌البلاغه نیز با عباراتی متفاوت بیان شده است.

پس شیطان بر او مسلط شود و او را گمراه کند و آن چنان شود که امام صادق (ع) فرمودند: «إِذَا أَرَادَ (الله) يَعْْبُدُ سُوءاً نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً سَوْدَاءَ وَ سَدَّ مَسَامِعَ قَلْبِهِ وَ وَكَّلَ بِهِ شَيْطَانًا يُضِلُّهُ» (ابن بابویه، التوحید، ۴۱۵؛ کلینی، ۱/۱۶۶)؛ (چون خداوند متعال) برای بنده‌ای بد خواهد، اثری سیاه در دلش گذارد و گوش‌های قلبش را ببندد و شیطانی بر او موکل کند که گمراهش گرداند).

پس این انسان بیچاره، بنا بر فرمایش رسول خدا (ص) و امیرالمؤمنین (ع) معروف را منکر می‌بیند و منکر را معروف. گوش قلب او چنان بسته می‌شود و سیاهی چنان او را فرا می‌گیرد که نه ذره‌ای حسن و خوبی در معروف می‌بیند و نه ذره‌ای قبح و بدی در منکر؛ شیطان بر او مسلط می‌شود و او را به هر کجا که بخواهد می‌برد. دست او دست شیطان می‌شود، زبان او زبان شیطان می‌شود، فکر او فکر شیطان می‌شود و شیطان او را امر و نهی کرده و او مطیع محض شیطان می‌شود.

آیا باور چنین انسانی حجیت دارد؟ آن هم حجیتی ذاتی؟ آیا فرمان شیطان منجز و معذر می‌شود؟ آیا دست خدای عالم نیز بسته شده و هرگز نمی‌تواند حجیت را از باور شیطانی چنین انسان گمراهی سلب کند؟ آیا اگر کسی این سیر را طی کرد، با کتب دشمنان اهل بیت عصمت و طهارت انس گرفت و چنان به آیین باطل خود گره خورد و توان روی برگرداندن از آن را از دست داد که حاضر گشت خود را میان دوستان امیرالمؤمنین (ع) منفجر کند تا به خیال باطل خود نماز ظهر را در بهشت با رسول خدا اقامه کند، باور او حجیت دارد؟

اگر انسان ضعیف و ناقص به حجت الهی پشت کند و پیوسته با خیانت و پلیدی انس گیرد، به مرور سیاهی او را فرا گیرد و معروف را منکر و منکر را معروف می‌بیند. ممکن است این سیر آن قدر قوی باشد که در شناخت پیامبر خود به خطا رود و در شناخت امام خود اشتباه کند یا ممکن است شیعه و محب امیرالمؤمنین (ع) بماند، اما در اخلاق، فقه، اصول، جامعه‌شناسی، حکومت‌داری، اقتصاد یا در هر مسئله دیگری خطا کند. لکن هرگز باور او مقرون با نور الهی و اطمینان و آرامش قلبی نخواهد بود. باید دانست حجیت الهی هرگز مأمور نیست به دنبال نقص‌ها و بی‌تفاوتی‌ها و خطاهای او باشد، بلکه او مأمور است بر در خانه امام خود زانو زند و با کلام امام خود انس گیرد. موازین عقل، جهل، ایمان و کفر را از اهل خانه‌ای که جبرائیل بر آن نازل شده است، بیاموزد و هرگز ذره‌ای به ظن، گمان و استحسان خود ارجح منهد تا مبدا به مرور با استدلال و حکم بر پایه ظن و گمان خو گیرد و مبدا خداوند او را در آن گرفتار کند.

مرجع عالی قدر سید علی حسینی سیستانی همسو با نتیجه این نوشتار در میزان نبودن باورهای آدمی

این‌گونه می‌نویسد:

«قطع بماهو قطع منشأ منجزیت و معذرت نیست، بلکه منشأ معذرت و عدم آن روح مسئولیت و روح تقصیر در مقدمات حکم است. پس اگر مکلف مقدمات را با روح محاسبه و مسئولیت طی کند، در صورت مخالفت با واقع معذور خواهد بود و در غیر این صورت مجازات خواهد شد و قطع یا عدم آن تفاوتی ایجاد نمی‌کند.

در بحث قطع تفاوت میان یقین ذاتی و یقین موضوعی را بیان کردیم. یقین موضوعی، یقینی است که از کنارهم گذاشتن احتمالات و قرائن در محور واحدی حاصل شود و این عمل بذاته عملی معذر است؛ زیرا روح مسئولیت و محاسبه‌ای درونی را در بردارد و تحقق قطع یا عدم آن تأثیری در معذرت نخواهد داشت، اما یقین ذاتی آن است که از عوامل مزاجی و نفسانی نشأت می‌گیرد، چنانچه خواب و استخاره نیز این‌گونه است و این امر در دید عقلاً معذر نخواهد بود. (به‌عنوان مثال) اگر فرمانده سپاه بر معلوماتی تکیه کند که از منابع واهی و سست نشأت گرفته و قطع به امر معینی را برای او در پی داشته باشد و آثار جنگ و صلح را به قطع خود حواله دهد، هرگز در برابر قانون و ملت معذور نخواهد بود. سرّ عدم معذورت او همین است که منجزیت و معذرت دایر مدار قطع بماهو قطع نیست، بلکه بر مدار روح مسئولیت و روح تقصیر در مقدمات حکم جریان دارد و وجود یا عدم قطع تفاوتی در آن نخواهد داشت. از این رو می‌بینیم که قرآن از باورهای جاهلیت به ظن و گمان و جهالت‌هایی تعبیر می‌کند که در آن معذور نمی‌باشند، با اینکه آن عقاید نزد خود ایشان قطعی است» (۳۴ و ۳۵).

تبیین مراد از روح مسئولیت و روح تقصیر در کلام ایشان و تحقیق مطابقت آن با موازین قرآنی و روایی پژوهش دیگری را می‌طلبد، ولی بیان ایشان به‌عنوان عالمی اصولی در میزان خواندن قطع بماهو قطع برای تحقق منجزیت و معذرت تنها یافته‌ای است که همسو با نتایج این نوشتار است.

### نتیجه‌گیری

قطع مدنظر اصولیان در ظاهر تعریفی روشن و واضح دارد، اما پیداکردن مصداق آن در واقع بیرونی و تطبیق آن بر تعالیم و حیانی در نهایت ابهام است. اگر مراد از قطع معذر همان آرامش و اطمینان قلبی بیان‌شده در کلام وحی باشد، موضوعی برای خطارتن و معذربودن آن باقی نمی‌ماند و اگر علم و یقین مراد از قطع نباشد و مواردی چون «لَا يَحْسَبُ الْعِلْمُ فِي شَيْءٍ مِّمَّا أَنْكَرَهُ»، «لَا يَرَى أَنَّ مِنْ وَرَاءِ مَا بَلَغَ مَذْهَبًا لِعَيْرِهِ» و «يَرُونَ الْمَعْرُوفَ مُنْكَرًا وَ الْمُنْكَرَ مَعْرُوفًا فَفِي ذَلِكَ يُطِيعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» از مصادیق آن به شمار آید، سخن‌راندن در حجیت آن بسیار دور از لسان تعالیم و حیانی است که در آن باورهای آدمی به‌عنوان میزان حجیت معرفی نشده است، بلکه گاهی حجیت از پاره‌ای باورها نفی شده است و گاهی صاحبان

باورهای اشتباه به عنوان شرورترین خلایق معرفی شده‌اند. چه آنکه چنین باورهای نادرستی در سایه نافرمانی از فرمان‌های خداوندی و پشت کردن به اولیای الهی شکل گرفته است. نافرمانی‌ها و کوتاهی‌ها، باورهای باطل در پی آن و دنباله‌روی باورها، جملگی اعمال بنده گنهکار و سرکشی است که راه نافرمانی در پیش گرفته است و بازگشت آن اعمال در آخرت، حقیقت عذاب او خواهد بود.

در پایان نکاتی پیرامون نتایج بیان شده ذکر می‌شود:

یک. به نظر می‌رسد تحقیق نکردن علمای اصولی در موضوع قطع و حجیت آن در لسان وحی، نپرداختن به آیات و روایات مرتبط با موضوع و اکتفا به خطورات ذهنی و فکری از سوی ایشان، نشان از کاستی و ناکارآمدی مرام و مسلک موجود در علم اصول متجدد دارد و تمایز بین قصور و تقصیر در حجیت عمل مکلف در مسائل فقهی نیز خود بیانگر ملتزم نبودن اصولیان به نتایج اصولی در فقه است.

دو. اعطای حجیت ذاتی به باورهای باطل آدمیان، خود موجبات تغافل و بی‌توجهی نسبت به احتمال

خطا در باورها را فراهم آورده است و سرپوشی بر نقایص و نافرمانی‌ها خواهد بود.

سه. نتایج این نوشتار در میزان نبودن باورهای آدمی هرگز به این معنا نیست که هیچ‌یک از کسانی که در باورهای خود نقص و اشتباهی دارند، در درگاه خداوند معذور نبوده و همگی مؤاخذه می‌شوند. آنچه ثابت شد وجود باورهایی تغییرنیافتنی و به اصطلاح قطعی است که حجت نیست و از سوی خدا و اولیای خدا مذمت و محکوم شده است. لازم است وجه تمایز باورهای باطل از حیث معذرت و عدم معذرت در تحقیق «روح مسئولیت» بیان شده در کلام آقای سیستانی و تبیین جایگاه آیاتی چون «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (بقره: ۲۸۶) و «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا» (طلاق: ۷) و روایاتی چون «أَيُّ رَجُلٍ رَكِبَ أَمْرًا بِجَهَالَةٍ فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ» (حر عاملی، ۱۵۸/۱۳) در پژوهشی دیگر جستجو شود.

## منابع

قرآن کریم، ترجمه فولادوند

ابن بابویه، محمدبن علی، الأمالی، چاپ ششم، تهران: کتابچی، ۱۳۷۶.

\_\_\_\_\_، معانی الأخبار، قم: اسلامی، ۱۴۰۳ق.

\_\_\_\_\_، التوحید، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ق.

اشکنانی، محمدحسین، درس فی اصول الفقه (توضیح الحلقة الثانية)، قم: باقیات، ۱۴۳۰ق.

اصفهان، محمدحسین، نهاية الدراية فی شرح الکفاية، چاپ دوم، بیروت: آل‌البيت (ع) لاحیاء التراث، ۱۴۲۹ق.

انصاری، مرتضی‌بن محمدامین، فرائد الاصول، چاپ پنجم، قم: اسلامی، ۱۴۱۶ق.

برقی، احمدبن محمد، المحاسن، چاپ دوم، قم: اسلامی، ۱۳۷۱ق.

- حسینی سیستانی، علی، الرافد فی علم الأصول، قم: لیتوگرافی حمید، ۱۴۱۴ق.
- خوئی، ابوالقاسم، مصباح الأصول، قم: إحياء آثار السيد الخوئي، ۱۴۲۲ق.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، به تحقیق صفوان عدنان داوودی، بیروت: دارالقلم، ۱۴۱۲ق.
- شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة، تحقیق و تصحیح صبحی صالح، قم: هجرت، ۱۴۱۴ق.
- \_\_\_\_\_، ترجمه و شرح نهج البلاغة، به تحقیق و ترجمه فیض الاسلام، چاپ پنجم، تهران: چاپ و نشر تألیفات فیض الاسلام، ۱۳۷۹.
- حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، قم: آل البيت (ع)، ۱۴۰۹ق.
- صدر، محمد باقر، دروس فی علم الأصول، چاپ پنجم، قم: اسلامی، ۱۴۱۸ق.
- \_\_\_\_\_، بحوث فی علم الأصول، بیروت: الدار الاسلامیة، ۱۴۱۷ق.
- \_\_\_\_\_، مباحث الأصول، قم: مرکز النشر مکتب الاعلام الإسلامی، ۱۴۰۸ق.
- صنقور، محمد، المعجم الأصولی، چاپ دوم، قم: طیار، ۱۴۲۸ق.
- طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الأخلاق، چاپ چهارم، قم: الشریف الرضی، ۱۴۱۲ق.
- طبری، محمد بن جریر، المسترشد فی إمامة علی بن أبی طالب (ع)، به تصحیح احمد محمودی، قم: کوشانپور، ۱۴۱۵ق.
- طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین، به تصحیح احمد حسینی اشکوری، چاپ سوم، تهران: مرتضوی، ۱۳۷۵.
- عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، به تصحیح هاشم رسولی محلاتی، تهران: المطبعة العلمية، ۱۳۸۰ق.
- قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، تصحیح طیب موسوی جزائری، چاپ سوم، قم: دار الكتاب، ۱۴۰۴ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، چاپ چهارم، تهران: دار الکتب الإسلامیة، ۱۴۰۷ق.
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، چاپ دوم، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
- مظفر، محمدرضا، أصول الفقه، چاپ پنجم، قم: اسلامی، ۱۴۳۰ق.